

کارکردهای اجتماعی سوگ



دکتر عباس محمدی اصل

به عمل می‌آید. اگر جامعه گروه‌بندی نشود، نمی‌توان از جهان‌بینی گروهی دم زد که هر یک از گروه‌ها وفق آن به گروه‌بندی جهان می‌پردازند و به عبارتی وحدت طبقه‌بندی جهان‌بینی‌ها مبین وحدت جامعه می‌نماید. نه تنها طبقه‌بندی مبتنی بر اختلاف اجتماعی و تضاد منطقی مثلا در عرصه رقابت یا خصومت است؛ بلکه اشیا و ابزارها نیز متناسب با این شناخت بوجود می‌آیند. قرار دادن اشیا مشابه در طبقات با سلسله مراتب معین مبتنی بر شرایط اجتماعی است، یعنی طبقه به عنوان چارچوب قرار دادن اشیا مشابه توسط ذهن از مناسبات جمعی ادراک می‌شود. طبقه‌بندی ناشی از تفکر دینی برآمده از مناسکی چون سوگواری و متضمن وحدت کارکردی اشیا در گروه است. طبقه‌بندی، قاعده تنظیم رابطه درونی اعضای جمع است و حس تعلق را می‌رساند و ترجیحات ارتباط و عملکرد افراد را مشخص می‌کند. این طبقه‌بندی موجب اتحاد و ارتباط و تهییج عاطفی جامعه می‌شود. انتساب صفات فردی به صفات خدا در سوگواری مبتنی بر تعلقات گروهی نظیر استفاده از صفات رحمانی و قهاری یا کفاره دادن در مواقع ضروری صورت می‌گیرد. جهان‌بینی سوگوار مبین وجود تصورات دینی خاص گروهی و تجلی آن هنگام حاکمیت گروهی معین یا پاره‌پاره شدن وحدت گروهی است. جهان‌بینی سوگوار به انتقال مستقل شناخت به نسل‌های بعدی از طریق مناسک و جهان‌بینی مکمل هم اقدام می‌کند. اعتقاد به خدا در سوگوار مبین ویژگی‌های شخصیتی او است و میان فرد و خدا و اعتقادات به لحاظ دمیدن روح الهی در آگاهی، این همانی به وجود می‌آورد؛ چنان که در این گونه موارد می‌توان به مالکیت اقتصادی، ابطال ناپذیری علیت، رحمانیت و قهاریت و آینده‌بینی اشاره کرد. پیوند نزدیک این دو سبب می‌شود به هر چه برای یکی اتفاق می‌افتد دیگری هم واکنش نشان دهد و امکان دخالت در حرام و حلال بر حسب این یگانگی حاصل آید. حمایت خدا از انسان و ارباب انسان بودن تا آگاهی دادن از خطر و فرار و پیروزی به فرد و تجلی قدرتش در اشیا پیش می‌رود. ایمان، جسارت می‌بخشد و درخواست از خدا را ممکن می‌سازد و امکان شکستن دستور خدا و توبه و کفاره را هم رقم می‌زند. امکان انتقال تقدس نیروهای خدا به انسان و لذا مقدس شمرده شدن

و کمتر بر طبق خون در قالب خانواده‌های بزرگ رقم می‌زند و همیاری گروهی را تقویت می‌کند. از طریق همبستگی ناشی از سوگواری به علاوه سازماندهی و عضوگیری گروهی ممکن شود. سوگ از گروه به ارث می‌رسد و سلسله مراتب جایگاه آن را نسبت به سایر گروه‌ها معلوم می‌سازد و شیوه ارتباط درون - برون گروهی را با خودی و غریبه تعیین می‌کند و از این حیث در فاصله‌گذاری جمعی، توفیق می‌یابد. سوگ حتی به تعیین حرمت غذا و معاشرت هم مامور می‌شود و نشانگر عادات و زندگی جمعی می‌گردد.

سوگ اما به کار دسته‌بندی دوقطبی شناخت نظیر مقدس - نامقدس یا خالق - مخلوق هم می‌آید و احساسی تند نسبت به وحدت در ناآگاهی از خود و اعضای جمع برمی‌انگیزند. این رفتار نمادین نشانه نجابت خانوادگی و اصالت گروهی یا وسیله مهپور کردن پیمان‌ها با سایر گروه‌ها بوده و لذا اعضای گروه در جهت تقویت ظاهر سوگواری گام برمی‌دارند. در این میان، رفع جراحت و بیماری، ایجاد اقتدار و نیرو، جرات و پشتکار و شکست دشمن از سوگ طلب می‌شود. سوگ علاوه بر تامین امکان ورود به قلمرو زندگی گروهی از طریق تفسیر واکنش‌های دیگران؛ به آیین‌های مذهبی معطوف به حرام - حلال، بد - خوب و خدایی - شیطانی، هدف (وحدت) و جهت (تقلید) می‌بخشد تا تخلف از آنها، خطر مواجهه با شکست باور فردی یا ضمانت‌های جمعی را در پی داشته باشد. سوگ ابزار انطباق با شرایط است و احساس نیرو برای کمک گرفتن در مسایل و پیشگویی در مقابل رعایت احترام آنها را برمی‌انگیزد و احساس مشارکت در مالکیت الهی را رقم می‌زند. سوگ احساس تقدس فردی را به دلیل برخورداری از روح دمیده الهی به جان می‌دمد. همراهی با سوگواران به فرد هویت و ماهیت می‌دهد و پیوند دودمانی را ایجاد می‌کند و روح الهی آدمی را از امر نامقدس دور می‌سازد و از نیروهای دینی برخوردار می‌نماید.

از آن جا که جهان‌بینی گروه در قالب سازمان اجتماعی جاری می‌شود؛ از باور سوگ برای قرار دادن همه جانداران و اشیا و حتی خود شخص باورمند توسط خویش در نظام رده‌بندی اجتماعی استفاده

اخلاق هسته مرکزی زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهد؛ زیرا سیری ناپذیری نیازها را از بیرون چنان کنترل می‌کند که به انسان‌ها احساس زندگی آزاد دست دهد. هسته نظام اخلاقی در وجدان جمعی به عنوان مجموعه‌ای از عقاید و احساسات مشترک متوسط اعضای جامعه نهفته است. در این میان، مفهوم نمایندگان جمعی چونان حالت خاص وجدان جمعی نظیر ارزش‌ها و هنجارها تجلی می‌کند.

سوگ اجتماعی از این نگره مناسکی را می‌ماند ریشه‌دار در احساسات جمعی دینی که قواعد سلوک نیل به امر مقدس را می‌نماید و پیوند اجتماع مومنان را در مکانی مقدس نمایندگاری می‌کند. پس سوگ اجتماعی، نمایش نمادین وجدان جمعی است که در آن، جامعه مورد احترام قرار می‌گیرد. سوگ هم بیانگر واقعیت زندگی اجتماعی بوده و هم مراسم و اعمال نمادین آن به واقعیت زندگی اجتماعی معنی می‌دهد. به عبارت دیگر سوگ مبین نیازهای انسانی و جوانب فردی - اجتماعی هستی به شمار می‌آید. سوگ از توحید فکری در نگاه تأثرآمیز به آلام مشترک خبر می‌دهد و حرکات و سکناتی ساده و قالبی را ممد یکپارچگی اجتماعی می‌سازد. سوگ می‌تواند محتوای شناخت روابط علی و زمان و مکان و بد و خوب و زشت و زیبا را در قالب حالات روانی سوگواران منتقل کند و با تمییم وحدت سوگواری به تراکم تجربیات جمعی بینجامد.

بدین‌سان سوگ، آیین و روشی عملی است که در گروه‌های دینی تهییج شده و برخی حالات روحی نیز آنها را بازتولید نموده و استمرار می‌بخشد. سوگ نوعی اندیشه فوق طبیعی نیست و فقط اندیشه الوهیت را در بر نمی‌گیرد؛ بلکه افراد را از نابودی فردی محافظت می‌کند و چیزی که به آن موجودیت می‌بخشد، وجود اعتقادات و اعمال مشترک مومنین نسبت به آن است. لذا به میزانی که قدرت این حالات جمعی در عرصه سوگواری بیشتر باشد، میزان انسجام گروه دینی و ارزش‌های نگاه دارنده آن نیز بیشتر می‌گردد.

سوگ، جعل واقعیت یا تخدیرکننده و فریبکاری نیست؛ بلکه نمایندگاری واقعیت روابط اجتماعی است. سوگ از تجربه زندگی اجتماعی آغاز می‌شود و لذا نوعی رویای مبهم و آشفته نبوده؛ بلکه نظامی از ایده‌ها و اعمال مبتنی بر واقع می‌نماید. نیروی جمعی سوگ به طور کلی از ما جدا نیست و فقط از خارج بر ما اثر نمی‌گذارد؛ بلکه همچنان که غالباً جامعه بدون آگاهی‌های فردی وجود ندارد، این نیرو بر ما نفوذ می‌کند و خود را نیز در میان ما سازمان می‌دهد.

سوگواری پیوند مشترک جمعی را عمدتا بر حسب نام



خدا تا استفاده از مزایای قدرت خدا به واسطه نزدیکی به او بر حسب سوگواری چنان شاخصی از شاخص‌های تقوا غنا می‌یابد. این خدا ارثی است و با تولد معین می‌شود و اراده فردی در تعیین آن دخیل نیست؛ ولی در بزرگسالی و برحسب سرمایه‌گذاری وقت و عبادت و مطالعه و هزینه مالی می‌تواند جنبه ارادی و اکتسابی بگیرد و البته می‌توان این قدرت را به دیگری هم منتقل کرد.

جامعه از هر چیز و از جمله سوگواری برای انگیزش احساس جمعی در اذهان فردی استفاده می‌کند. جامعه از طریق سوگواری به ما حس وابستگی همیشگی می‌بخشد و اهدافی را دنبال می‌کند که لزوماً اهداف فردی نیست و چون نمی‌تواند بدون واسطه افراد به آن اهداف برسد؛ به طور آمرانه کمک افراد را خواستار می‌شود. جامعه از رهگذر سوگواری، ما را مکلف می‌کند از منافع خود چشم پوشیم و در خدمت او باشیم و ما را مجبور به تحمل هر نوع رنج و درد و محرومیت و فداکاری می‌سازد که بدون آنها هستی اجتماعی ناممکن نمی‌نماید. لذا ما مجبور می‌شویم خود را تسلیم قواعد رفتاری و فکری سوگواری کنیم که آنها را نه ما ساخته‌ایم و نه خواسته‌ایم و حتی ضد تمایلات و غرایز ما است. پس جامعه در مراسم سوگواری علاوه بر اجبار مادی از قدرت معنوی برای رسیدن به امتیازات خود و فداکاری‌های افراد استفاده می‌کند. تسلیم شدن به او امر جامعه به خاطر قدرت او در غلبه بر مقاومت ما نیست؛ بل به دلیل آن است که جامعه موضوع و هدف احترامی واقعی است. وقتی موضوع مورد احترام فردی - جمعی در ذهن تثبیت شود؛ از نیروی خودکاری برخوردار می‌گردد که صرف نظر از اثرات سودمند یا زیان‌آورش موجب ایجاد یا منع اقدامی می‌شود. درست از همین جا است که اخلاق متعالی‌زادان می‌گیرند.

تحمیل شیوه‌های عملی به اعضا برحسب انگیزش چنین اقدامی تکوین می‌یابد؛ زیرا چون آنها مشترک ساخته می‌شوند، شدتشان در سایر اذهان نیز باقی می‌ماند. به علاوه مخالفت با آن از طریق خشونت و بی‌حرمتی به جامعه با تنبیه و سرزنش جمعی مواجه می‌شود و انفجار شور و حرکت جمعی به تقویت و تسلط وضوح ایمان همگانی کمک می‌کند. تحت این شرایط است که اقتدارزاده احکام عمومی می‌نماید. از این نگره، فشار



اجتماعی به شیوه روانی اعمال می‌شود. لذا سوگ، صرفاً اقتداری نیست که ما به وی وابسته‌ایم؛ بل نیرویی است که نیروی ما متکی به او است. انسان سوگوار، باور دارد گروه با او است و لذا به جهان با اعتماد و احساس توانایی می‌نگرد. بنابراین نیروی جمعی موثر بر کنش سوگواری صرفاً بیرون از ما نیست؛ بلکه در آگاهی ما نیز وجود دارد. احساس قدرت، تجسم و بازتاب انتقال نیروی دیگران به فرد است. زیر نفوذ این جنبش جمعی، تعاملات اجتماعی فعال‌تر و فراوان‌تر شده و فرد را به اعمالی وامی‌دارد که در تنهایی انجام نمی‌داد. در واقع، انجام عادات جمعی نظیر سوگواری، نوعی پشتوانه معنوی در ذهن ایجاد می‌کند که بنا به تایید خود، روحیه می‌دهد. این نیرو همچون سایر دستاوردها نظیر زبان و ابزار و قانون و علم و تمدن محصول جامعه است. آن جا که این پشتوانه مورد تایید درونی قرار گیرد؛ امر مقدس از نامقدس در ذهن متمایز می‌شود. این تایید در عمل به واسطه افکار عمومی تبدیل به رفتار حرمت‌آمیز گردیده و تقدس را عینی می‌کند. پس جامعه در میان اعضا، ایده تقدس را به وجود می‌آورد و با عینی‌سازی آن در بیرون، مناسکی چون سوگواری را ممد قوام خویش می‌نماید.

نیروی دینی چیزی جز نیروی جمعی و بی‌نام جمع نیست. چنین نیرویی در ذهن فقط می‌تواند به شکل خدا معرفی شود و حتی نماد معبد برای تجلی یاد و مشاهده او طرح و به خاطر او نیز مناسکی مثل سوگواری برپا می‌گردد. جمع فقط می‌تواند در آگاهی فردی مکون خویش جای گیرد و لذا نیروی دینی به اندازه قابلیت درک رمز خدا، بیرون از افراد ظاهر شده و این امر تنها در گروه ممکن می‌گردد. این نیرو در درون افراد فعال می‌شود و افراد خدا را همچون حس متعالی خود می‌نگرند. این تقدس نوعی احترام فردی - جمعی را بر می‌انگیزد و حلال و حرام را مشخص و مرئی می‌دارد. از این نگره، دین قدرتی معنوی دارد؛ زیرا مبتنی بر اثرات گروهی است و وجه معنوی افراد را تحریک و از طریق وجدان جمعی متأثر می‌کند و لذا جامعه این اقتدار معنوی را به اعضا اعمال می‌نماید. تجسد این اثرات معنوی در مناسک و معبد و کل مخلوقات وجه مادی می‌یابد و از بیرون، وجدان را جان بخشیده و نظم می‌دهد. پس سوگ، رافع ترس و برتر از فرد نیست؛ بلکه از روابطش با دیگران و نوع تفکر منتج از آن در جمع حاصل می‌شود و گروه را موجودی حامی معرفی می‌کند تا به او قدرتی دهد که فرد نمی‌توانست خود آن را به دست آورد. لذا سوگ، اطمینان بخش است؛ زیرا امر مقدس از ذهن و ترس (روان) به واقعیت تحمیل نمی‌شود؛ بلکه از روابط منظم جمعی در جان می‌نشیند و ایمان درونی به هستی قدرت معنوی، بهترین وضعیت درونی را به وجود وابسته مومن ایجاد می‌کند. این قدرت وجود دارد و همان قدرت جامعه است. لذا است که گفتیم سوگ، توهم نیست؛ بلکه بازتاب زندگی جمعی است و به طور نمادین و به وسیله آنها افراد جامعه را به خودشان معرفی می‌کند و افراد بر این مبنا عضویت آن را می‌پذیرند و روابط پیچیده و نزدیکی با آن می‌یابند.

عینیت نماد سوگ، نشانگر خارجی بودن آن نسبت به

فرد است و هستی اجتماعی بواسطه این نمادگرایی ممکن می‌شود؛ زیرا این نماد، اشتراک در هستی اجتماعی را به فرد یادآوری می‌کند و به خود و دیگران اثبات می‌سازد که فردی عضو گروهی معین است و با آنها اشتراک رفتاری و باوری دارد. این نماد مایه هماهنگی و وحدت روبه و مشارکت و توارث مالکیت و پایداری در جمعی می‌شود که عمدتاً ناهماهنگ است.

مناسک سوگواری متضمن منع فعالیت و نه تحریک و تقویت آنها است. تخلف از این ممنوعیت‌ها با ناسامانی مادی و زیان دیدن متخلف (بیماری، مرگ، ریاضت) و مجازات جمعی (سرزنش، نکوهش، حد) و اخروی همراه است. حتی کسانی که این آیین‌ها را هم هدایت می‌کنند؛ مقدس شمرده می‌شوند. به علاوه در مناسک سوگواری باید از لباس معمولی و زیور و تمایل دنیوی جدا گردید. پس بخشی از سوگ متکی بر ریاضت نفی ممنوعیت‌ها است که زمینه‌ساز وصول به دنیای مقدس می‌شود. امساک و محرومیت، بدون درد و رنج نیست؛ بلکه هستی ما به آن وابسته بوده و با در گذشتن از بازنمایی طبیعی فعالیت ما، از تمام جهات بر ما نفوذ می‌کند و بخشی از هستی ما می‌شود. بنابراین نمی‌توان بدون لطمه زدن به طبیعت خود و جریحه‌دار کردن دردناک غرایز از آن جدا شد و لذا سوگواری نمی‌تواند بدون آسیب‌رسانی به خود شخص گسترش یابد. نیز این آسیب گاه به اقدام‌های خاصی وارد می‌شود تا قدرتش را افزون سازد. از این جهت در قالب سوگواری، درد مولد نیروی استثنایی شمرده می‌شود و لذا انسان به تحسین شکوه ریاضت و غلبه اراده بر جسم هوسران می‌پردازد و خود را از سایر موجودات که کورکورانه به دنبال لذت غریزی‌اند متمایز می‌کند. بدینسان انسان جایگاهی مشخص در دنیا می‌یابد که در آن پیوندهایش از طریق درد و رنج با محیط غیرمقدس بریده می‌شود. کسی که به این شکل رها می‌گردد، قربانی این باور نیست که از نوعی تسلط بر اشیا برخوردار است؛ زیرا حتی با انکار آنها و بلکه خنثی کردن تاثیر طبیعت، او قوی‌تر از طبیعت می‌شود. در این میان فداکاری و قربانی، بدون محرومیت برای مومن ایجاد ارزش نمی‌کند. حتی اگر سوگواری از فرد کمک مادی نخواهد؛ به وقت و نیروی او نیازمند است و وی باید خود را فراموش کند و از منافع نامقدس صرف‌نظر نماید و جایی را به اندیشه و فعالیت سوگوارانه اختصاص دهد. لذا سوگ هنگامی ممکن است که انسان ضمن از خودگذشتگی و رهایی از خویش، بی‌دریغ و تردید خود را انکار کند و با درد و رنج همراه شود و با چشیدن عاشقانه این ذائقه زیباشناختی، احساس سعادت نماید.

در واقع جامعه غالباً علی‌رغم ستایش نیروهای فردی بر افراد خشونت می‌کند؛ اجباراً طلب فداکاری از آنها دارد؛ تمایلات طبیعی افراد را ندیده می‌گیرد و لذا آیین سوگواری می‌تواند ما را بر فراز خودمان بالا ببرد تا وظایف خود را در قبال جامعه انجام دهیم. بر این اساس است که ما می‌آموزیم با غرایزمان خشونت کنیم و در زمان مقتضی از تمایلات طبیعی بگذریم و این همه هسته دین را رقم می‌زند.